

ارزیابی مقایسه‌ای سیاست امنیت ملی آمریکا در دوران باراک اوباما و دونالد ترامپ در

جنوب غرب آسیا

10.30495/pir.2021.686842

حسن اسفندیاری^۱، ابراهیم متقی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۶

چکیده

محورهای اصلی سیاست دفاعی و امنیت ملی ایالات متحده در گزارش‌های راهبردی مختلف منتشر شده است؛ این محورها به موضوعاتی از جمله چالش‌های امنیت ملی اقتدارهای بزرگ، تهدیدات ناشی از نقش بازیگران منطقه‌ای، تجدیدنظرطلبی بازیگران نوظهور و چگونگی مقابله با تهدیدات معطوف خواهد بود. رهیافت اوباما دنبال کردن سطحی منافع آمریکا در گذشته و توجه نکردن به شرایط داخلی کشورهای این منطقه به بروز نارضایتی‌های مردمی در این کشورها انجامیده است؛ این مسئله به صورت بالقوه تهدیدهایی برای اهداف بلندمدت آمریکا در منطقه است. رهیافت دونالد ترامپ و تیم محافظه‌کار سیاست امنیتی آمریکا نیز به این رویکرد معطوف است که برنامه‌ریزی دفاعی، راهبردی و عملیاتی آمریکا در امتداد محدود کردن و تقابل با چنین بازیگرانی به شمار می‌آید. ارزیابی مقایسه‌ای سیاست امنیت ملی و الگوی کنش راهبردی آمریکا نیازمند شناخت تفاوت‌های ادراکی رؤسای جمهور نیز خواهد بود؛ بنابراین پرسش اصلی این است که ارزیابی مقایسه‌ای سیاست امنیت ملی آمریکا در دوران باراک اوباما و دونالد ترامپ در جنوب غرب آسیا به چه صورت است. اوباما چندجانبه‌گرایی، بهره‌گیری از قدرت هوشمند و کاربرد دیپلماسی را ابزارهای مهمی برای حفظ رهبری آمریکا در خاورمیانه می‌دانست؛ اما ترامپ با نفی عمده رویکردهای گذشته عملاً به نادیده گرفتن مسئولیت‌های بین‌المللی آمریکا تأکید داشته است؛ تصور غالب و اولیه‌ای که از شعار «نخست آمریکا» وجود دارد؛ بنابراین اندیشه برتری آمریکا می‌تواند در فضای الگوی سیاسی و راهبردی دونالد ترامپ بازتاب داشته باشد. در این مقاله، براساس رویکرد واقع‌گرایی به بررسی تغییر و تداوم در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا پرداخته شد. روش این پژوهش به صورت کیفی است؛ شکل‌بندی‌های رفتاری آمریکا در سیاست بین‌الملل و چگونگی تعامل آمریکا با بازیگران منطقه‌ای، قدرت‌های بزرگ و ائتلاف‌ها را می‌توان نشانه‌های کنش در سیاست بین‌الملل دانست. در پایان این نتیجه حاصل شد که ساختار سیاست امنیت ملی آمریکا مبتنی بر شناخت چالش امنیت ملی قدرت‌های بزرگ، تهدیدات ناشی از نقش بازیگران منطقه‌ای، تجدیدنظرطلبی بازیگران نوظهور و چگونگی مقابله با تهدیدات است؛ سیاست امنیت ملی اوباما و ترامپ، هر دو، مخاطرات امنیتی برای آمریکا در سطح جهانی را تقریباً یکسان می‌دانند؛ همانند شناخته شدن کشورهای ایران و کره شمالی در جایگاه حکومت‌های عصیانگر؛ در آخر، سیاست راهبردی و امنیت ملی دونالد ترامپ معطوف به ارتقا، تهییج و تداوم الگوهای سیاست راهبردی و امنیت ملی باراک اوباما است.

واژگان کلیدی: امنیت ملی، سیاست خارجی، دکترین، سند امنیت ملی آمریکا، راهبرد

۱. دانشجوی دکتری تخصصی، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، دانشکده علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران

۲. استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۱- مقدمه

محورهای اصلی سیاست دفاعی و امنیت ملی ایالات متحده در گزارش‌های راهبردی مختلف منتشر شده است؛ این محورها معطوف به موضوعاتی از جمله چالش‌های امنیت ملی اقتدارهای بزرگ، تهدیدات ناشی از نقش بازیگران منطقه‌ای، تجدیدنظرطلبی بازیگران نوظهور و چگونگی مقابله با تهدیدات خواهد بود. هریک از شاخص‌های یادشده را می‌توان بخشی از سازوکارهای تنظیم راهبردهای دفاعی و سیاست امنیت ملی در امریکا دانست.

علاوه بر موضوعات یادشده، می‌توان به چالش‌هایی همانند مدرنیزاسیون نظامی، تحول تکنولوژیک و تغییر در موازنه اقتدار بازیگران نیز اشاره کرد. چالش‌های امنیت ملی امریکا در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تنظیم می‌شود. در سند امنیت ملی ۲۰۱۲ و ۲۰۱۵ ایالات متحده، شاهد طرح موضوعات جدیدی هستیم که تهدیدات فروملی نامیده می‌شود. جنگ‌های نیابتی و بازیگران غیردولتی، بخشی از واقعیت‌های اقتدار، امنیت و تهدیدات را در سیاست بین‌الملل منعکس می‌کند؛ برای مثال می‌توان چین و روسیه را تهدیدات بین‌المللی دانست؛ درحالی‌که ایران و کره شمالی جزو بازیگران تهدیدساز منطقه‌ای تلقی می‌شوند.

مقایسه سیاست امنیت ملی باراک اوباما و دونالد ترامپ مبتنی بر شناخت، تحلیل و ارزیابی «راهبردهای منطقه‌ای» و «موضوعات راهبردی» خواهد بود. هریک از راهبردهای امنیت ملی امریکا معطوف به تحولات محیط امنیتی جهان و تهدیدها و چالش‌های امنیت ملی امریکا خواهد بود. رؤسای جمهور امریکا عموماً در سندهای امنیت ملی ایالات متحده به تبیین وضعیت موجود مبادرت کرده‌اند و براساس آن می‌کوشند تا راهبردهای مقابله با تهدیدات را تبیین کنند. چنین رویکردی به مفهوم آن است که موضوعاتی همانند اقتدارسازی و امنیت، ضرورت‌های راهبردی ایالات متحده شناخته می‌شوند. چگونگی تحقق اقتدار و فرایندهای امنیت‌سازی در هر دورانی متفاوت خواهد بود.

گفتنی است منطقه جنوب غربی آسیا از کم‌ثبات‌ترین مناطق است؛ در تقابل با بسیاری از سایر مناطق درحال پیشرفت جهان، قریب به ۲/۵ دهه بعد از اتمام جنگ سرد، جدال‌های منطقه‌ای هنوز در آنجا تداوم دارد؛ به‌ویژه جدال عرب‌ها و اسرائیل. همچنین گسترش قلمرو بنیادگرایی اسلامی در طول همین مدت، ثبات امنیت منطقه‌ای را که دارای بزرگ‌ترین ذخایر هیدروکربنی است، با خطر روبه‌رو کرده است (Hellfont, 2015: 10). قراین نشان می‌دهد که ایالات متحده در طول چهل سال اخیر اصلی‌ترین بازیگر و اقتدار فرامنطقه‌ای تأثیرگذار بر پروسه‌های امنیتی غرب آسیا به‌ویژه منطقه خلیج فارس بوده و طرح‌های امنیتی مختلفی برای این منطقه برنامه‌ریزی و اجرا کرده است.

اولویت برای واشنگتن، پیوسته تشکیل یک حکومت دموکراتیک نیست؛ گاهی منافع استراتژیک بر ارزش‌های ایدئولوژیک برتری می‌یابد؛ البته بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل معتقدند حتی اهداف و ارزش‌های ایدئولوژیک بدون در نظر گرفتن منافع ملی پیگیری نمی‌شود (مینایی و هادی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۱۳)؛ بنابراین، در واقع منافع استراتژیک به مدت طولانی، ایالات متحده امریکا را همراه رژیم‌های اقتدارگرای عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا قرار داده است (نصوری و استوار، ۱۳۹۸: ۱۰). این مسئله سیاست خارجی را با نوعی مغایرت کنشی در حیطه نظام

بین‌الملل روبه‌رو کرد. نویسندگان در پژوهش به ارزیابی سیاست امنیت ملی آمریکا در جنوب غرب آسیا می‌پردازند.

۲- چارچوب نظری

۲-۱ مفاهیم

امنیت ملی: امنیت ملی به معنای نبود واهمه از به مخاطره افتادن ارزش‌های حیاتی است که نتیجه وجود نظم عمومی خواهد بود. همچنین به معنای اقتدار یک ملت برای پیگیری موفقیت‌آمیز منافع ملی خود در کل جهان به همان شکلی است که خودش آن را می‌بیند. امنیت ملی از یک‌سو به شرایط تأمین و حفظ موجودیت نظام در درون و بیرون مرزها و از سوی دیگر به توانایی‌های نظام در محیط درونی و پیرامونی توجه دارد (حاجی‌زاده، ۱۳۹۸: ۱۶).

سیاست خارجی: سیاست خارجی کشورها کلیه رویکردها، اقدامات و تصمیماتی است که دولت‌های ملی نسبت به یکدیگر یا نسبت به سازمان‌های بین‌المللی به کار می‌گیرند و هدف اصلی آن‌ها تأمین منافع دولت ملی به‌عنوان واحدی یکپارچه است. سیاست خارجی دربرگیرنده کنش و واکنش است؛ یعنی ممکن است دولت خاصی مبتکر عمل باشد و یا در جواب به اقدامات دیگران عکس‌العمل نشان دهد (قوام، ۱۳۹۴: ۲۰).

دکترین: گروهی از اعتقادات، رهنمودها و آموزه‌های توصیفی است؛ به این شرط که برای هدفی عملیاتی سازماندهی شود و ایفاکننده نقش راهنما و چهارچوب باشد. دکترین فراتر از راهبرد و فراتر از سیاست و خط‌مشی است. دکترین سیاسی نوعی از جهان‌بینی پردازش‌شده فرد یا گروه است که برنامه‌های سیاسی آن‌ها مبتنی بر آن باشد. همچنین دکترین سیاسی عبارت از تنظیم یک‌جانبه اصولی است که برطبق آن، دولت‌ها مشی خود را به‌ویژه در روابط بین‌المللی یک‌جانبه تعیین می‌کنند (تانسی، ۱۳۹۵: ۷).

سند امنیت ملی آمریکا: استراتژی امنیت ملی سندی است که طبق قانون ایالت متحده آمریکا، رؤسای جمهور این کشور ملزم به ارائه آن هستند. در این سند، مهم‌ترین تهدیدات و اولویت‌های راهبردی ایالت متحده آمریکا مشخص و راه‌های رویارویی با آن‌ها تعیین می‌شود. در واقع این سند ارائه‌دهنده استراتژی کلان و اهداف کلی آمریکا درباره امنیت ملی این کشور است.

راهبرد: نظریه یا مجموعه‌ای از نظریات سنجیده درباره کاربرد ابزارهای اقتدار ملی است که به‌صورتی هماهنگ و همگرا برای تحقق اهداف ملی و چندملیتی استفاده می‌شود (وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا، ۲۰۱۶).

۲-۲ رهیافت‌های خرد مربوط به امنیت ملی

بسیاری از پژوهشگران با توجه به تجربیات ملموس و عینی مدعی هستند که وجود کشورهای مختلف خود شاخص‌های متمایزکننده را به وجود می‌آورد که بر کیفیت رفتار سیاست خارجی واحدهای سیاسی تأثیر می‌گذارد. از منظر این پژوهشگران به‌طورکلی نبود امنیت در کشورها ناشی از مشکلات و تهدیدهای داخلی است. تهدیدهای داخلی در وجه‌های متفاوت باعث ناامنی می‌شود که عبارت است از:

- تهدیدهای سیاسی: از جمله عوامل زمینه‌ساز تهدیدهای سیاسی در عرصه داخلی یک واحد سیاسی به این موارد می‌توان اشاره کرد: نبود وحدت و انسجام رهبری سیاسی؛ ساختار ناهمگون جامعه؛ اعتمادنداشتن جامعه به هیئت حاکم و کاهش مشارکت در امور مربوط به خود؛ بحران هویت؛ مشروعیت و غیره (جمشیدی و یزدان‌شناس،

۱۳۹۹: ۳۰.

- تهدیدهای نظامی: کودتا، تجزیه‌طلبی، شورش، شرارت‌های منطقه‌ای و جنگ‌های چریکی و نامنظم از عمده‌ترین تهدیدات نظامی داخلی است؛ واضح است که این نوع تهدید در مقایسه با انواع دیگر تهدید شدت و حدت بیشتری دارد. ویژگی تهدیدات نظامی در قبال سایر تهدیدات این است که اقدام نظامی اغلب همه عوامل تشکیل‌دهنده کشور را تهدید می‌کند (جمشیدی و یزدان‌شناس، ۱۳۹۹: ۳۱).

- تهدیدهای اجتماعی فرهنگی: امروزه بر کسی پوشیده نیست که فرهنگ و ارزش‌های مشترک در همه کشورها در رأس امور قرار دارد و حکومت‌ها و دولت‌ها می‌کوشند با عوامل تهدیدکننده آن مبارزه کنند. قوم‌گرایی شدید، فقر اقتصادی، کسب رفاہ، افزایش جرم‌های اجتماعی مانند اعتیاد، شرب خمر، فساد اخلاقی، رسوخ فرهنگ بیگانه، شکاف بین نسل‌ها، مقایسه خود با سایر کشورها، تغییرات سریع جمعیتی، فاصله‌گرفتن از فرهنگ خودی، همه‌وهمه از منابع تهدیدهای اجتماعی و فرهنگی است (صالح‌نیا و بختیاری، ۱۳۹۷: ۲۵۹).

- تهدیدهای اقتصادی: امروزه نقش اقتصاد بسیار اهمیت دارد. تهدیدات اقتصادی عمدتاً در کشورهای جهان سوم دیده می‌شود که ساختار نامنظم و ضربه‌پذیر اقتصادی دارند. بر کسی پوشیده نیست که قوام و ثبات هر نظام سیاسی به برخورداری از پشتیبانی یک اقتدار بالای اقتصادی وابسته است؛ بنابراین دگرگونی و تحولات اقتصادی، تهدید عمده‌ای به شمار می‌رود. سقوط مدام و مستمر پول رسمی، نفوذ و سیطره شرکت‌های چندملیتی، کمبود منابع اولیه، جابه‌جایی‌های شدید اقتصادی و غیره از جمله تهدیدات اقتصادی است (عصاریان‌نژاد و رضانی، ۱۳۹۶: ۲۴).

ج) رهیافت‌های کلان مربوط به امنیت ملی

این رهیافت به کل نظام بین‌الملل اشاره دارد. بر این مبنا، مرجع بررسی و تحلیل اطلاعات برای نظریه‌پردازان کلان نظام مبتنی بر ورودی‌هایی از محیط بین‌المللی، عوامل تهدیدکننده و صحنه‌های پذیرنده سیاست خارجی ناشی از کل نظام بین‌المللی است. برپایه این رهیافت، شاخصه رفتاری کشورهای تابع خروجی حاصل از شکل‌گیری اقتدار در سطح کلان - نظامی است که به‌طور جبری به‌عنوان ورودی دستگاه تصمیم‌گیری واحدهای عضو در نظام بین‌المللی حاکم شده است و بدان سبب بر رفتار خارجی آن‌ها اثر می‌گذارد (صالح‌نیا و بختیاری، ۱۳۹۷: ۱۹).

عوامل اصلی امنیت ملی در برابر تهدیدهای خارجی عبارت است از:

- اقتدار و ظرفیت بازدارندگی مؤثر؛
- توانایی در ایجاد اقتدار مکمل با شرکت در اتحادهای منطقه‌ای، اتحادهای نظامی کارآمد و یا اتحادیه‌های نظامی موجود؛

- تمرکز بر شناسایی منافع امنیت مشترک با سایر اقتدارها؛

- شناسایی ارتباط متقابل با سایر دولت‌ها براساس منافع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی - قومی؛

- ایجاد و یا داشتن پیشینه نظامی موفق در داشتن جنگ‌ها در گذشته نزدیک؛

- داشتن موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی مناسب؛

- داشتن توانایی نظامی مناسب برای کنترل ناامنی (غیور، ۱۳۹۳: ۱۳).

۲-۳ معرفی سند استراتژی امنیت ملی امریکا و کلیات آن

استراتژی امنیت ملی، مجموعه‌ای از استراتژی‌های امنیتی و اقتصادی و سیاسی در حیطه‌های داخلی و خارجی

است که در آن درباره روش‌های بهینه تأمین امنیت ملی ایالات متحده آمریکا سخن می‌رود. الزام دولت آمریکا به ارائه سند استراتژی امنیت ملی به تصویب قانون «گلدواتر - نیکلز»^۱ در سال ۱۹۸۶ برمی‌گردد. گفته می‌شود برداشت کنگره آمریکا مبنی بر ضعف این کشور در دست‌یابی به اهداف نظامی خود و نیز محیط بین‌المللی در حال تغییر آن دوران، علت تصویب قانون گلدواتر - نیکلز و الزام رئیس‌جمهور آمریکا به ارائه استراتژی امنیت ملی است (جهانیان و اسلامی، ۱۳۹۹: ۲۶). سند استراتژی امنیت ملی دولت آمریکا در هر دوره‌ای، تلفیقی از مؤلفه‌های ثابت سیستم امنیت ملی ایالات متحده و برنامه‌ها و اولویتهای رئیس‌جمهور و کابینه این کشور است (بصیری‌نیا و برازنده، ۱۳۹۸: ۹). حفاظت از خاک و مردم و سبک زندگی امریکایی، رهبری و برتری آمریکا در جهان خارج، تحکیم ائتلاف با دوستان و تقابل با دشمنان آمریکا از جمله مؤلفه‌های ثابتی است که تقریباً می‌توان آن‌ها را در همه اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا دید. در مقابل، اولویتهای رئیس‌جمهور و دولت این کشور نیز مانند آنچه در دوران تبلیغات انتخاباتی مطرح شده است، بخش مهمی از اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا را تشکیل می‌دهد.

این سند یک مدرک در دسترس از اولویتهای ایالات متحده آمریکا است که سیاست‌ها و استراتژی‌های آمریکا را نظام‌مند و قانون‌مند می‌نماید. در این سند اعمال سلطه و نفوذ ایالات متحده آمریکا به صورت یک امر لازم و موجه به نمایش درآمده است. همچنین این سند دربردارنده «بزارهایی» است که آمریکا با آن‌ها استراتژی امنیت ملی خود را دنبال می‌کند. روح حاکم بر کل سند، یک روح تجارت و اقتصادمحور است و ارزش‌های امریکایی از محوریت اساسی برخوردارند (جالینوسی و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۳). دسته‌بندی‌ای که این سند از متحدان و شرکای آمریکا ارائه می‌دهد، این امکان را فراهم می‌کند تا مبنایی برای تحلیل نقش آمریکا در کشورهایمانند عراق به دست آورد. آمریکا در این سند سه نوع اقتدار سخت، نیمه‌سخت و نرم را برای پیگیری اهداف خود پیش‌بینی کرده است.

۲-۴ سیاست خارجی اوباما رئیس‌جمهور پیشین آمریکا

اوباما و جو بایدن (معاون او)، ثبات و امنیت آمریکا را مبتنی بر دوره‌ای جدید از رهبری آمریکا نو می‌دانند. سیاست خارجی اوباما و بایدن براساس خاتمه مسئولانه جنگ عراق، خاتمه جنگ علیه طالبان و القاعده در افغانستان، تأمین امنیت سلاح‌های اتمی و بازار مواد اتمی آزاد از دسترس تروریست‌ها و تجدید دیپلماسی آمریکا برای پشتیبانی متحدان قوی و جست‌وجو به دنبال صلحی پایدار در جنگ اسرائیلی و فلسطینی خواهد بود. همچنین در بحران‌های افغانستان و پاکستان، اوباما و بایدن به منابع آمریکا درباره بزرگ‌ترین تهدید توجه خواهند داشت؛ (حیات و فعالیت طالبان و القاعده در پاکستان و افغانستان که این کشورها مرکز تهدید این گروه‌ها خواهد بود). اوباما و بایدن نیروهای نظامی را در افغانستان توسعه خواهند داد و در ناتو بر متحدین نیز اعمال فشار خواهند آورد تا اقدامی مشابه برای افزایش نیروها انجام دهند و منابع بیشتری برای تجدید حیات دوباره توسعه اقتصادی افغانستان اختصاص خواهند داد. اوباما و بایدن از دولت افغانستان درخواست خواهند کرد تا فعالیت بیشتری از جمله در زمینه کاهش فساد و قاچاق مواد مخدر انجام دهد. در این منطقه جغرافیایی، اوباما و بایدن کمک‌های غیرنظامی به پاکستان را افزایش خواهند داد و این کشور را برای امنیت در منطقه مرزی با افغانستان به مسئولیت خواهند گمارد؛ هرچند حضور نظامیان امریکایی در منطقه پاکستان بیشتر شده است (Barnes, Bowen, 2015:)

(20).

اهداف سیاست خارجی اوباما در خاورمیانه در قالب اهداف کوتاه مدت عبارت‌اند از: امضای موافقت‌نامه هسته‌ای با ایران؛ مدیریت انقلاب‌های عربی اسلامی در منطقه با هدف تأمین منافع آمریکا؛ حل و فصل بحران سوریه به نفع آمریکا؛ کنترل و مدیریت داعش. اهداف میان مدت عبارت است از: تبدیل شدن ایران از یک دشمن به دوست برای آمریکا و جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی در منطقه؛ اهداف بلند مدت وی نیز شامل تضمین امنیت انرژی (اعم از نفت و گاز)، حل و فصل مسئله اعراب و اسرائیل و تضمین امنیت اسرائیل و حفظ ارزش‌های لیبرال دموکراسی است و دکترین سیاست خارجی اوباما در خاورمیانه که در قالب مدیریت از بیرون و یا تئوری آشوب به سامان بررسی می‌شود (ناقوسی و میر حسینی، ۱۳۹۵: ۴).

انتخاب اوباما، همراه با یک اکثریت دموکرات در کنگره، فرصت تاریخی را برای طراحی برنامه امنیتی جدید فراهم کرد. این برنامه جدید فقط واکنش به دولت و حزب جمهوری خواه نبود؛ بلکه پاسخی به شرایط بین‌المللی بود که در نتیجه اعمال قدرت سخت از جرج بوش پدیدار شده بود؛ بنابراین اوباما به منظور بازسازی سلطه بین‌المللی آمریکا و رویارویی با تهدیدهای جدید بین‌المللی، راهبرد سیاست خارجی جدید خود را بر بنیاد نظری و عملی قدرت هوشمند قرار داد. سیاست خارجی آمریکا به دنبال حملات یازده سپتامبر در چارچوب دکترین بوش برای دفاع از امنیت ملی آمریکا و حفظ منافع حیاتی این کشور به نظامیگری و یک‌جانبه‌گرایی، تغییر جهت داده بود. بوش سه تغییر عمده و استراتژیک را باعث شد: (۱) کاهش اتکای آمریکا به اتحادیه‌ها و نهادهای بین‌المللی؛ (۲) گسترش تفکر راست سنتی مبتنی بر جنگ پیش‌دستانه و بازدارنده؛ (۳) پیشبرد دموکراسی تحمیلی با هدف حل مبارزه با تروریسم؛ اما از تبعات اعمال قدرت سخت و یک‌جانبه در افکار عمومی به‌ویژه کشورهای اسلامی، ضدیت با این کشور بود. اوباما شعار تغییر و استراتژی قدرت هوشمند را با هدف بازسازی چهره آمریکا در دستور کار خود قرار داد.

بزرگ‌ترین خطر برای مردم آمریکا درباره سلاح‌های هسته‌ای، تهدیدات مربوط به حمله با یک سلاح اتمی و توسعه سلاح‌های هسته‌ای برای دستیابی رژیم‌های خطرناک و گروه‌های تروریستی به این سلاح‌هاست. اوباما با همکاری احزاب دموکرات و جمهوری خواه برای تأمین امنیت مواد و سلاح‌های هسته‌ای به دنبال جست‌وجو برای همکاری‌های جدید در آسیا بوده است. اوباما و بایدن تلاش کارآمدتری در آسیا برای سازماندهی نشست‌هایی در سطح سران - در برخی مواقع، سازماندهی موافقت‌نامه‌های دوجانبه و موافقت‌نامه‌هایی برای اهداف به‌ویژه از قبیل گفت‌وگوهای شش‌جانبه با کره شمالی - خواهند داشت. بدون تردید هیچ‌گونه تردیدی در اندیشه‌های اکثریت مردم و عطار، ۱۳۹۷: ۴۱). آن‌ها ارتباطات قوی خود را با متحدانشان مانند ژاپن، کره جنوبی و استرالیا حفظ خواهند کرد؛ برای ساختن یک زیرساخت که بتواند ثبات و موفقیت را ارتقا دهد، به همراه کشورهای شرق آسیا فعالیت خواهند کرد؛ همچنین برای اطمینان در قبال اینکه چین با چارچوب قوانین بین‌المللی بازی می‌کند یا خیر، فعالیت خواهند داشت. باراک اوباما و جو بایدن با اقتدار از رابطه ایالات متحده و اسرائیل پشتیبانی می‌کنند. آنان باور دارند که تعهد نخستین و بی‌چون‌وچرای ایالات متحده در خاورمیانه، باید امنیت اسرائیل، قوی‌ترین متحد آمریکا در منطقه باشد. آن‌ها از این امر پشتیبانی کرده و بیان داشته‌اند که ایالات متحده هرگز خود را از اسرائیل دور نخواهد کرد. «حزب

دموکرات در آمریکا به‌طور کامل زیر سیطره یهودیان است. هشت درصد از هزینه‌های این حزب برای برنامه‌ها و فعالیت‌های سیاسی توسط یهودیان تأمین می‌گردد. پول و شاهرگ حیات سیاسی و کلید موفقیت در انتخابات و به‌دست آوردن پست‌های حساس و کلیدی در امریکاست» (روحانی و همکاران، ۱۳۹۶: ۵۲).

۵-۲ سیاست خارجی دونالد ترامپ

حزب جمهوری خواه در حیطه سیاست خارجی متشکل از سه جریان اصلی است:

۱) بین‌المللی‌گرایی محافظه‌کاری: به عقیده این طیف، ایالات متحده باید در خارج از کشور در حیطه‌های اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک بسیار فعال باشد.

۲) انزواگرایی به‌صورت محافظه‌کارانه: این طیف از جنگ‌های خارجی ممانعت می‌کند (دارای راهبرد کاهش مشارکت در اتحاد‌های برون مرزی، حمایت از تقلیل هزینه‌های دفاعی و تقلیل پایگاه‌های نظامی ایالات متحده است).

۳) ناسیونالیسم محافظه‌کارانه: پیروان این جریان تمایل چندانی به مداخلات بشردوستانه چندجانبه و کمک‌های خارجی نداشته‌اند؛ اما توجه پیوسته به اقتدار دفاع ملی دارند و رویکردهای بسیار استواری در قبال دشمنان آمریکا در مرزهای خارجی این کشور دارند (Dueck, 2015: 37).

رویکرد ترامپ ترکیبی از دیدگاه‌های مختلف در عرصه سیاست خارجی است؛ ولی عملکرد وی بیشتر متکی بر ناسیونالیسم محافظه‌کارانه بوده است. او با توافق‌نامه‌های تجارت آزاد (توافق‌نامه نفتا و پیمان تجاری اقیانوس آرام) در تضاد بوده است. به عقیده او باید رویکرد اقتصادی سختگیرانه‌تری در قبال چین و ژاپن داشت و همچنین مکزیک را در این حوزه شکست داد. ترامپ به حمایت از افزایش بودجه نظامی پرداخت و همه تلاش خود را برای افزایش اقتدار نظامی آمریکا متمرکز کرده است؛ البته به‌صورت چشمگیری بودجه کمک‌های خارجی را کاهش داده است. تأکید ترامپ پیوسته بر گروهی از ایده‌های نامتعارف خود است که به کاهش نقش آمریکا در جهان منتهی می‌شود؛ نیز او برای منافع خود، اعتقاد به اقدام‌های یک‌جانبه آمریکا دارد و پیوسته در کمپین‌های خود تأکید بر کاهش کلیه تعهدات آمریکا دارد (اتحادیه‌هایی از قبیل ناتو و همکاری‌های نظام امنیتی ژاپن و کره جنوبی) (Hikse & Dalton, 2017: 28).

منفعت‌محوری ذاتی ترامپ در گفتار و رفتار وی به‌روشنی نمایان است که کلیه مسائل را در برمی‌گیرد؛ به گونه‌ای که ترامپ به امنیت مثل یک کالا می‌نگرد (Ettinger, 2018: 32). هنگامی که او در خاورمیانه به تحلیل عملکرد آمریکا می‌پردازد، بخش وسیعی از نظریاتش دارای بعد اقتصادی است. او پیوسته به طرح این سؤال می‌پردازد که آمریکا با صرف هزینه‌های هنگفت در کشور عراق در جست‌وجوی چه منفعتی بوده است؛ یا اینکه می‌توان چنین سئوالی را طرح کرد: چرا امنیت عراق و خاورمیانه به‌نسبت گذشته با این همه هزینه هنگفت ایالات متحده در عراق، ضعیف‌تر شده و به قولی ناامن‌تر شده است؟ بنابراین می‌توان گفت ترامپ با هر اندیشه و رویکردی که به عرصه بین‌المللی ورود کرده است و هر شیوه‌ای که در سیاست خارجی خود به کار گرفته است، تنهاوتنها به این دلیل است که فقط به‌دنبال منافع اقتصادی امریکا است؛ در طول چندین سال اخیر صرف هزینه‌های هنگفت اقتصادی، سیاسی و نظامی برای جنگ جهانی علیه تروریسم و جنگ عراق، در کنار بحران مالی (۲۰۰۸) به

گرایش بعضی به سیاست‌های جکسونی^۱ در واشنگتن انجامیده که همان انزوگرایی به شمار می‌رود (Brands, 2018: 9).

در دوره رؤسای جمهور امریکا، مسئله‌ای که پیوسته مطرح بوده، منفعت‌محوری در عرصه سیاست خارجی بوده است؛ اما هریک از آنان از راهبردهای متفاوتی برای محافظت و توسعه منافع ایالات متحده بهره جستند و با چهره هنرمندانه‌ای در عرصه جهانی، خود را متکی بر ارزش به شمار می‌آوردند؛ ولی صراحت ترامپ را نیز در این باره ندارند؛ بنابراین، رویکرد ترامپ در عرصه سیاست خارجی، به تلخ‌شدن کام جامعه جهانی (به‌ویژه متحدان این کشور) انجامیده است. وقتی ترومن از دلایل مقابله با کمونیسم تحت عنوان آزادی و ارزش‌های والای انسانی سخن می‌گفت، در پس این دیدگاه، هدفی والا پنهان شده بود و آن محافظت از جایگاه ایالات متحده در سازماندهی جدید نظام بین‌الملل با توسعه سرمایه‌داری و مقابله با کمونیسم بود.

سیاست‌های خارجی دونالد، مبتنی بر پنج رویکرد است:

۱) رویکرد حمایت‌گرایی ملی ترامپ تحت تأثیر پوپولیسم جهانی از جمله در بریتانیا و فرانسه قرار گرفته بود و مسلماً از شکست مارین لوپن در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه ناراحت است. درحقیقت گفتمان ضدنخبگی و عوامانه ترامپ در نگاه انزوگرایانه و درعین حال ملی‌گرایانه (در مقابل نگاه میهن‌پرستانه و مداخله‌جویانه) وی ریشه دارد. تمسک به دیپلماسی را - در جایگاه یک سیاست‌اعلامی رسمی - می‌توان در این بخش قرار داد؛ به‌نحوی که در وبسایت کاخ سفید آمده است که «جهان باید بداند که ما (امریکا) در خارج به‌دنبال دشمن نیستیم؛ بلکه خوشحال‌تر می‌شویم اگر دشمنان به دوست و دوستان به متحد تبدیل شوند» (اسماعیلی، ۱۳۹۶: ۱۴). در نگاهی تقلیل‌گرایانه می‌توان سیاست را ناشی از تمایل نداشتن امریکا در به‌راه‌انداختن جنگی دیگر و آمادگی برای رویارویی‌های آینده دانست و اینکه افزایش صادرات امریکا به سایر کشورها تأثیر مستقیم‌تری بر سفره شهروندان امریکایی خواهد داشت؛ همچنین می‌توان آن را فرستادن سیگنال مثبت و انتظار برای دریافت پاسخ از برخی کشورها دانست.

۲) رویکرد اتحاد بی‌هزینه: دونالد ترامپ عمیقاً از اتحاد‌های نظامی امریکا در سراسر جهان ناخرسند است. او معتقد است، امریکا فراتر از تعهدات خود در جهان عمل کرده و دچار خسران شده است. مخاطبین مشمول این رویکرد شامل متحدان سنتی مانند کشورهای عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و متحدان نوظهورتر مثل عربستان سعودی است. ترامپ درباره کره جنوبی گفته بود: «تا کی امریکا باید هزینه‌های دفاعی کره جنوبی در برابر کره شمالی را بپردازد. پس آن‌ها کی به ما پول می‌دهند؟». او در جریان مبارزات انتخاباتی نیز دوباره بیان می‌کند که «امریکا ۲۸۰۰۰ نیروی نظامی برخط در کره جنوبی دارد و عملاً در مقایسه با هزینه‌ها هیچ‌چیز به دست نمی‌آوریم» (Katzman, 2017: 30). البته گفتنی است این رویکرد در تضاد با دشمنی امریکا با کره شمالی نیست؛ زیرا منظور این است که امریکا به ادامه استقرار نیروهای خود بدون هیچ ثمری و تنها برای دفاع از کره جنوبی تمایلی ندارد و در صورت احساس خطر از کره شمالی می‌کوشد با آن وارد رویارویی نظامی زودبازده شود. در نمونه‌ای دیگر، در سفر خانم مرکل به امریکا، ترامپ در لحنی انتقادی خواهان پایبندی آلمان و دیگر اعضا به پرداخت

1 . Jackson policies

تعهدات مالی خود در ناتو می‌شود. او حتی علاقه چندانی به تحولات اوکراین نشان نمی‌دهد و آن را موضوعی بیشتر اروپایی می‌بیند و آمریکا را چندان متأثر از تحولات آن منطقه نمی‌داند.

۳) رویکرد صلح قدرت‌مآبانه: رویکرد صلح قدرت‌مآبانه به معنای دارا بودن توان نظامی و اقتصادی برای استقرار صلح است. کشورهای مخاطب این رویکرد دارای تعارض منافع با آمریکا هستند. نکته توجه‌برانگیز این است که آمریکا در مقابل این کشورها توان رویارویی مستقیم ندارد و تنها می‌تواند زورآزمایی کند. بدین معنی که برای اصلاح سایر کشورها و قرارگرفتن در مسیر مطلوب آمریکا، گسترش توان آمریکا فارغ از به‌کارگیری آن، لازم است. این رویکرد از زبان ترامپ این‌گونه بیان می‌شود که «به‌لحاظ نظامی، یک ارتش بسیار بزرگ، بسیار قوی و بسیار قدرتمند خواهیم ساخت؛ نه اینکه از آن استفاده ببریم. آن وقت است که دیگر کسی با ما درگیر نمی‌گردد» (درج و بصیری، ۱۳۹۸: ۱۷). قدرت اقتصادی و توان تحریم و فشار اقتصادی بر سایر کشورها نیز در این دسته قرار می‌گیرد. رویکرد ترامپ با کشورهای ایران و روسیه در این چارچوب قرار می‌گیرد.

۴) رویکرد تحریک و پاسخ: در صورت شکست رویکرد صلح قدرت‌مآبانه، مرحله بعدی تحریک‌کردن و به عبارتی تنش‌آفرینی در روابط است تا فرصت و شرایط برای واکنش نشان‌دادن و تنش‌زدایی برای آمریکا فراهم شود. از ابزارهای اصلی این رویکرد، تبلیغات رسانه‌ای علیه کشور مخاطب و انتظار برای پاسخ‌دهی غیرمتناسب از سوی آن کشور است. مزیت این رویکرد در این است که وی قادر خواهد بود اجماع و همراهی نئولیبرال‌ها، نئومحافظه‌کاران و حمایت سازمانی را از آن خود کند. از آنجاکه با دخالت نظامی، اکثر طرفین (اگر نگوئیم همه افراد) در آمریکا از ترامپ حمایت خواهند کرد، این سیاست می‌تواند در جنوب چین، ایران و اروپای شرقی، هر اتفاق غیرمنتظره‌ای را شامل شود (Prifti, 2017: 23). در این رویکرد او خود را به‌نحوی نشان خواهد داد که دیگران باور کنند آن‌چنان جریزه دارد که جنگ جهانی دیگری راه بیندازد و از این طریق کشورهای قدرتمند را به مذاکره با وی مجبور کند.

۵) رویکرد مواجهه نظامی: در صورتی که تعارض منافع و دشمنی با آمریکا به‌حدی باشد که به تبلیغات رسانه‌ای علیه آن کشور یا سازمان نیاز نباشد و افکار عمومی آمادگی حمله نظامی به آن را داشته باشد، از رویکرد مواجهه نظامی استفاده می‌شود. همچنین، این رویکرد به همراهی جامعه جهانی و حمایت سایر کشورها نیازی ندارد و آمریکا می‌تواند به‌تنهایی عمل کند؛ بنابراین آمریکا با این رویکرد، اختیار و مسئولیت واکنش را داراست و حق مداخله نظامی انفرادی بر سایر کشورها را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد؛ فارغ از اینکه سایر کشورها چه نظری درباره آن دارند (یزدان‌فام، ۱۳۹۶: ۲۴). البته این بدان معنا نیست که ترامپ توان و حتی اراده اقدام نظامی تمام‌عیار با کشوری را داشته باشد؛ ولی در عین حال از رویارویی نظامی مقطعی امتناعی نخواهد داشت. حمله موشکی به پایگاه نظامی سوریه به‌بهانه اثبات‌نشده حمله شیمیایی دولت سوریه علیه مردم آن کشور و پرتاب مادر بمب‌ها در افغانستان از نمونه‌های این رویکرد است.



شکل شماره ۱: الگوی رویکردی دکترین سیاست خارجی ترامپ (بیگدلی و خیبری، ۱۳۹۶: ۱۹)

۲-۶ دکترین امنیت ملی ترامپ

دکترین امنیت ملی آمریکا در امتداد سیاست خارجی آن منعکس می‌شود؛ در واقع سازوکاری درباره جهت‌دار و هدفمند کردن سیاست خارجی ایالات متحده است و یا به نوعی می‌توان گفت، خط مشی اصلی در سیاست خارجی امریکاست. پیوسته این بحث مطرح بوده است که هدایت سیاست خارجی امریکا مبتنی بر کدام یک از اصول ارزش‌ها، منافع، ایدئالیسم یا رئالیسم صورت می‌گیرد (اسدی، ۱۳۹۶: ۲۳).

با نقد و تحلیل نظرها و برخوردهای ترامپ می‌توان این‌گونه برداشت کرد که منافع مدنظر و استراتژی رئالیستی مطرح در امنیت ملی ترامپ، دربرگیرنده برجستگی‌ها و امتیازات بیشتری در قبال راهبرد سایر رؤسای جمهور ایالات متحده است.

مطمئناً ترامپ دارای مجموعه‌ای از عقاید متفاوت است که بر یک‌جانبه‌گرایی متکی است؛ برخی از این اعتقادات مشتمل بر نظریاتی است که امریکا پس از جنگ جهانی دوم در پیش گرفت؛ اما بدون شک انزوگرایی نیز بخش عمده‌ای از این باورهاست (Hinees, 2017: 4).

ترامپ دیدگاه‌های متعارضی با سایرین دارد و هیچ منبع سیاسی تعیین‌شده‌ای برای تعیین سیاست او وجود ندارد؛ بنابراین واضح‌ترین عنصر مطرح در دکترین ترامپ، مسئله پراهمیت ابهام استراتژیک است. از نظر ترامپ، جهان در قالب یک جامعه جهانی نیست؛ بلکه وسیله‌ای است که کشورها و بازیگران غیردولتی بر سر منافع خود به رقابت می‌پردازند؛ بنابراین امریکا در این میان اقتدار نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی خود را نمایان، و با رغبت بسیار از چنین فضایی استقبال می‌کند (Sotirovic, 2019: 22).

می‌توان گفت دکترین امنیت ملی ترامپ انزواطلب است؛ اما نه به انزوگرایی مونروئه؛ زیرا امروز ایالات متحده بازیگری مهم در نظام بین‌الملل مطرح است که نمی‌تواند نقشی را که در جهان بعد از سال ۱۹۴۵ بازی کرده است،

یکباره نادیده بگیرد. از طرفی ملی‌گرایی محافظه‌کارانه ترامپ پیوسته بر حفظ و گسترش بیش‌ازپیش منافع ملی ایالات متحده تأکید دارد؛ می‌توان گفت انزواگرایی ترامپ از نوع برتری‌طلب است. برخلاف نوانزوگرایی، انزواگرایی برتری‌طلب که پشتیبان محدودسازی نقش ایالات متحده در نظام بین‌الملل است، در پی محافظت از هژمونی فعلی آمریکا و ممانعت از بروز هرگونه چالش در مقابل آن است (زهراپی، ۱۳۹۳: ۲۶۸).

مهم‌ترین مؤلفه دکترین ترامپ، رویکرد ناسیونالیسم اقتصادی است؛ او همیشه بر ناسیونالیسم اقتصادی تأکید دارد و آن را وسیله نجات ایالات متحده به شمار می‌آورد (Kahl, Brands, 2017: 30).

ویژگی بارز ترامپ، تکیه بر منافع است و چارچوب اصلی سند استراتژی امنیت ملی آمریکا را در زمان ریاست جمهوری او تشکیل خواهد داد. در قبال ارزش‌هایی که سایر رؤسای جمهور، آن را ارزش‌های آمریکایی می‌دانند، مهم‌ترین اولویتهای دولت ترامپ تکیه بر منافع است. یکی دیگر از واضح‌ترین ابعاد مطرح در دکترین ترامپ این است که آمریکا، مقتدرترین دولت در میان سایر بازیگران دولتی، هیچ منافع مشترکی با هیچ‌یک از آن‌ها ندارد؛ بلکه به‌صورت یک‌طرفه در روابط معاملات با آن‌ها دخیل است (ساجدی، ۱۳۹۶: ۱۳). دکترین ترامپ را از نقطه‌نظر امنیت داخلی ایالات متحده، می‌توان در بالاترین سطح تصور کرد؛ این امنیت داخلی شامل دیوار مرزی و ممانعت از ورود پناهندگان است؛ این درحالی است که داخل کابینه ترامپ، درباره تهدیدات خارجی متوجه ایالات متحده، اتفاق نظر وجود ندارد.

مبنی بر تأکید ترامپ بر افزایش توجه‌برانگیز قدرت نظامی ایالات متحده، حتی در عرصه سلاح‌های اتمی، این سند جنبه بازدارندگی نیز دارد؛ زیرا ترامپ معتقد است ایالات متحده باید دارای چنان قدرت نظامی باشد که هیچ‌گاه مجبور نشود از آن استفاده کند (Trump, 2012: 15)؛ نیز طبق پیشنهاد ترامپ، نیروهای باقی‌مانده آمریکایی باید از اروپا خارج شوند؛ زیرا از نظر ترامپ کارکرد ناتو منسوخ شده است. همچنین به عقیده ترامپ، تعهد ایالات متحده به کره جنوبی و ژاپن به دور از عقل است؛ زیرا رئیس‌جمهور جدید آمریکا، روابط آمریکا با کشورهای اروپایی و آسیایی را هرگز یک اتحاد مقدس نمی‌داند (Kahl, Brands, 2017: 32).

منافع‌محوری ترامپ ابعاد گسترده‌ای دارد که با توجه به جایگاه ایالات متحده بعد از سال ۱۹۴۵ در نظم بین‌المللی، احتمالاً در حوزه سیستم امنیت بین‌المللی نیز بازتاب خواهد داشت. آمریکا همچنان در سیستم بین‌المللی، مشارکت جدی خواهد داشت و در جایگاه یک بازیگر تأثیرگذار در نظام بین‌الملل فعال خواهد بود؛ اما تنها برای حفظ و پیشینه‌سازی منافع ملی خود، نه برای حمایت از متحدان این کشور در مناطق مختلف و یا ارزش‌های دموکراتیک (آمریکایی).

جدول شماره ۱: تفاوت دیدگاه‌های اوباما و ترامپ (برداشت پژوهشگر)

دیدگاه بین‌المللی ترامپ	دیدگاه بین‌المللی اوباما
- ملی‌گرایی جدید و اولویتهای منافع آمریکا	- برتری هوشمندانه
- مخالفت با جهانی‌شدن	- چندجانبه‌گرایی
- ضدیت با مهاجرپذیری و گسترش ارتباطات مردمی	- به‌کارگیری اقتدار هوشمند
	- کاربرد وسیع دیپلماسی

<p>- بی‌اعتنایی به گسترش ارزش‌های لیبرالی</p> <p>- تأکید بر توافق‌ها و روابط سیاسی و اقتصادی دوجانبه</p> <p>- بی‌اعتباری نهادها و مکانیسم‌های بین‌المللی</p> <p>- بی‌توجهی به مسائل مشترک جهانی</p> <p>- مهار اقتصادی اقتدار رقیب و بازسازی اقتصادی امریکا</p>	<p>- کاهش هزینه‌های سیاست خارجی</p> <p>- اهمیت نهادها و مکانیسم‌های بین‌المللی</p> <p>- تقویت توان نظامی دسته‌جمعی غربی</p>
--	---



شکل شماره ۲: الگوی سیاست خارجی اواما و ترامپ در مقابل خاورمیانه (اخوان و همکاران، ۱۳۹۷: ۳۹)

۳- نتیجه‌گیری

باراک اواما سیاست امنیت ملی خود را براساس رهیافت نئولیبرالی تنظیم کرده بود. محورهای اصلی نئولیبرالیسم مبتنی بر بهره‌گیری از سازوکارهای اقتدار نرم بوده است. رهیافت‌های نئولیبرالی شکل متنوع‌تری از اقتدار را پیگیری می‌کند. دونالد ترامپ بر نشانه‌هایی از تهدید نظامی تأکید دارد؛ تهدید را می‌توان بازتاب چگونگی کاربرد سیاست اقتدار در سند امنیت ملی امریکا دانست. چنین فرایندی نشان می‌دهد که معادله اقتدار پیوسته تحت تأثیر مؤلفه‌های ذهنی، ادراکی و ابزاری قرار خواهد داشت. سیاست مقایسه‌ای ترامپ و اواما در حوزه امنیت ملی و دفاع را می‌توان براساس اولویت‌های آنان در سند امنیت ملی ایالات متحده دید.

دومین مؤلفه تأثیرگذار در شناخت سیاست امنیت مقایسه‌ای امریکا را می‌توان براساس معیارهای سنجش تهدید و اقتدار دانست. دونالد ترامپ بر موازنه اقتدار و باراک اواما بر موازنه تهدید تأکید دارند.

معیار سنجش تهدیدات در قالب چگونگی موازنه اقتدار انجام می‌گیرد. ارزیابی نشانه‌هایی همانند «اقتدار نسبی»، «امنیت نسبی» و «ایدئولوژی نسبی» را باید شاخص‌ها و نشانه‌هایی دانست که تأثیر خود را در موازنه اقتدار منطقه‌ای به‌جا می‌گذارد. کشورهایی که در زمره اقتدارهای بزرگ قرار دارند، عموماً از قابلیت‌های بیشتری برای تغییر در موازنه اقتدار برخوردارند. هر یک از اقتدارهای بزرگ می‌تواند سطح خاصی از رقابت و تهدید منطقه‌ای را شکل دهد.

در حوزه کشورهای منطقه‌ای، ایالات متحده می‌کوشد راهبردهای جدیدی را در دستور کار قرار دهد تا به موازنه دائمی اقتدار و تهدیدات براساس معادله امنیت ملی و منافع ملی آمریکا بینجامد. افزایش اقتدار روسیه و چین، زمینه تغییر موازنه راهبردی اقتدار بین بازیگران بزرگ و اقتدارهای منطقه‌ای را به وجود می‌آورد. چین و روسیه جزو کشورهایی هستند که می‌توانند بر موازنه اقتدار، تأثیرگذار باشند. تحولات تکنولوژیک و ارتقای قابلیت راهبردی کشورها را باید بخش دیگری از موازنه اقتدار بازیگرانی دانست که از اقتدار و اثربخشی فراگیر در سطح جهانی برخوردارند. درباره روسیه نیز گفته شده است که این کشور در پی سلطه بر کشورهای پیرامون و تصمیمات حکومتی، اقتصادی و دیپلماتیک آن‌ها و همچنین، به دنبال به شکست کشاندن ناتو و تغییر ساختار امنیتی و اقتصادی اروپا و خاورمیانه برای شرایط مطلوب خویش است. علاوه بر این، بیان شد که استفاده روس‌ها از تکنولوژی‌های درحال ظهور برای بی‌اعتبارکردن و تخریب روندهای دموکراتیک در گرجستان، کریمه و شرق اوکراین به اندازه کافی نگران‌کننده است؛ اما وقتی این موارد در کنار گسترش و مدرن‌سازی زرادخانه هسته‌ای روسیه قرار می‌گیرد، چالش روسیه آشکارتر می‌شود.

مهم‌ترین هدف راهبردی دونالد ترامپ در محیط منطقه‌ای را می‌توان کاهش مشروعیت راهبردی ایران دانست. حضور ترامپ و تیم سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در عربستان نشان می‌دهد که ایالات متحده از سازوکارهای مربوطه محدودسازی قدرت ایران در فضای منطقه‌ای بهره گرفته است. چنین فرایندی بخشی از واقعیت کنش راهبردی آمریکا در محیط منطقه‌ای است. ترامپ می‌کوشد برای چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای با هدف محدودسازی قدرت ایران - با گسترش سازوکارهای مربوطه منازعه نامتقارن - زمینه‌های لازم را به وجود آورد.

هدف اصلی دونالد ترامپ از نظام‌گیری منطقه‌ای را می‌توان افزایش مشروعیت منطقه‌ای برای عربستان دانست. سیاست موازنه منطقه‌ای دونالد ترامپ، تأثیر خود را در معادله قدرت کشورهای منطقه‌ای به جا می‌گذارد. در این فرایند، زمینه برای افزایش قدرت نظامی و اثربخشی راهبردی عربستان به وجود آمده است. تاریخ منطقه‌گرایی آسیای جنوب غربی بیانگر این واقعیت است که افزایش نقش نظامی و الگوی کنش تاکتیکی بازیگران منطقه‌ای، زمینه تغییر در معادله قدرت و ساختار سیاسی منطقه‌ای را به وجود می‌آورد. الگوی رفتاری دونالد ترامپ در آسیای جنوب غربی، زمینه گسترش بحران را به وجود می‌آورد. هرگونه بحران‌سازی می‌تواند زمینه‌های لازم را برای ظهور نیروهایی فراهم کند که از قابلیت لازم برای اثربخشی و کارآمدی برخوردارند. در این فرایند نقش منطقه‌ای عربستان، «هسته مرکزی» نظام‌گیری راهبردی امریکاست. افزایش اقتدار نظامی و راهبردی عربستان، اهداف منطقه‌ای ایالات متحده را تأمین خواهد کرد. دونالد ترامپ از سازوکارهای مربوطه تصاعد بحران برای افزایش نظام‌گیری بهره می‌گیرد. فروش تسلیحات در مناطق بحرانی، نیازمند گسترش و تصاعد بحران است. حضور ترامپ در عربستان به موازات انعقاد قرارداد تسلیحاتی، بخشی از سیاست قدرت آمریکا برای محدودسازی نقش منطقه‌ای ایران است. بنابراین، دیده می‌شود که فرضیه‌ها اثبات‌پذیر و چنین نتایجی را می‌توان مطرح کرد:

۱) ساختار سیاست امنیت ملی آمریکا مبتنی بر شناخت چالش امنیت ملی قدرت‌های بزرگ، تهدیدات ناشی از نقش بازیگران منطقه‌ای، تجدیدنظرطلبی بازیگران نوظهور و چگونگی مقابله با تهدیدات است.

۲) سیاست امنیت ملی اوپاما و ترامپ هر دو مخاطرات امنیتی برای آمریکا در سطح جهانی را تقریباً یکسان می‌دانند. همانند شناخته‌شدن کشورهای ایران و کره شمالی به عنوان حکومت‌های عصیانگر.

۳) سیاست راهبردی و امنیت ملی دونالد ترامپ معطوف به ارتقا، تهییج و تداوم الگوهای سیاست راهبردی و امنیت ملی باراک اوباما است.



منابع فارسی

- اخوان، بهار، یزدانی، عنایت‌اله، امید، علی، (۱۳۹۷)، «راهبرد سیاست خارجی ترامپ در قبال پرونده هسته‌ای ایران»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۸، شماره ۲.
- اسدی، علی‌اکبر، (۱۳۹۶)، «رویکرد دونالد ترامپ به نظم بین‌المللی (عناصر و پیامدها)»، ماهنامه آینده‌پژوهی، شماره ۴۴.
- اسماعیلی، حامد، (۱۳۹۶)، «رویکرد ترامپ به منطقه خاورمیانه (ابهام و تناقض)»، دومین کنگره بین‌المللی جامع علوم سیاسی ایران.
- باقری، زهرا، دهشیار، حسین، طباطبایی، سید محمد، (۱۳۹۷)، «تغییر و تداوم در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا از سال ۲۰۱۷-۲۰۰۱»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی (علمی پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی)، دوره ۱۴، شماره ۴۳.
- بصیری‌نیا، علی، برازنده، حسین، (۱۳۹۸)، «برتری هژمونی نظام جمهوری اسلامی ایران بر هژمونی آمریکا با تأکید بر قدرت نظامی»، دومین کنفرانس بین‌المللی روانشناسی، علوم تربیتی و علوم انسانی.
- بیگدلی، محمدرضا، خیبری، کابک، (۱۳۹۶)، «تأثیر سیاست خارجی دولت ترامپ بر مکانیزم امنیت دسته‌جمعی، مطالعات روابط بین‌الملل (پژوهشنامه روابط بین‌الملل)»، دوره ۱۰، شماره ۴۰.
- تانسی، استیون، (۱۳۹۵)، *مقدمات سیاست*، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران: نشر نی.
- جالینوسی، احمد، هاشمی، سید محمود، باقری، محسن، (۱۳۹۴)، «بررسی سند استراتژی امنیت ملی آمریکا (۲۰۱۵) و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه تاریخ، شماره ۳۷.
- جهانپان، شهاب، اسلامی، سعید، (۱۳۹۹)، «بررسی مقایسه‌ای استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا در قرن بیست‌ویکم»، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۲۳، شماره ۸۷.
- حاجی‌زاده، قباد (۱۳۹۸) *امنیت ملی*، تهران: انتشارات قانون یار، چاپ اول.
- درج، حمی، بصیری، محمدعلی، (۱۳۹۸)، «تجزیه و تحلیل رویکرد دولت ترامپ در قبال پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران»، مجله آفاق امنیت، دوره ۱۲، شماره ۴۳.
- رمضانی، محمدجواد، عساریان‌نژاد، حسین، (۱۳۹۶)، «بررسی روندها و عوامل تهدیدات نظامی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران»، دومین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های نوین در علوم انسانی.
- روحانی، محمدحسین، باقری، حسین، هدایتی، محمدرضا، (۱۳۹۶)، «روش‌های آمریکا در راه‌اندازی، حمایت و هدایت تروریسم غرب آسیا و پیشنهادهای راهبردی مقابله با آن»، سیاست دفاعی، دوره ۲۶، شماره ۱۰۱.
- زهرایی، مصطفی، (۱۳۹۳)، *بررسی انتقادی سیاست خارجی آمریکا*، تهران: اداره نشر وزارت خارجه.
- ساجدی، امیر، (۱۳۹۶)، «سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ، مطالعه موردی بحران سوریه و حمله موشکی آمریکا»، مطالعات روابط بین‌الملل (پژوهشنامه روابط بین‌الملل)، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۰، شماره ۴۰.
- صالح‌نیا، علی، بختیاری، حسین، (۱۳۹۷)، «اولویت‌بندی تهدیدات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران با روش تحلیل سلسله مراتبی (AHP)»، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۷.
- غیور، امین، (۱۳۹۳)، «عوامل بین‌المللی هم‌گرایی ایران و روسیه و تأثیر آن بر امنیت ملی ج.ا. ایران»، فصلنامه

راهبرد دفاعی، شماره ۴۶، ۱۷۸-۱۴۹.

فرخی چشمه، مجید، عطار، سعید، (۱۳۹۷)، «راهبرد موازنه از راه دور و سیاست خارجی امریکا (با تأکید بر غرب آسیا)»، مجله آفاق امنیت، دوره ۱۱، شماره ۳۸.

قوام، سید عبدالعلی، (۱۳۹۴)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران: سمت.

لطفی نوکنده، سمیرا، (۱۳۹۷)، *استراتژی امنیت ملی سایبری ایالات متحده امریکا (۲۰۱۸)*، تهران: پشتیبان.

مینایی، حسین؛ هادی‌نژاد، فرهاد، (۱۳۹۷)، «روند پژوهی تهدیدهای امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران»، *آینده‌پژوهی دفاعی*، سال سوم، شماره هشتم.

نصوری، مزدک، استوار، محسن، (۱۳۹۸)، «شورای امنیت ملی و سیاست خارجی ایالات متحده امریکا»، پنجمین همایش ملی زبان، ادبیات و گفتمان صلح.

یزدان‌فام، محمود، (۱۳۹۶)، «سیاست خارجی ترامپ، تقابل یا تعامل»، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ماه‌نگار راهبردی، دیده‌بان امنیت ملی، شماره ۶۵.

ناقوسی و میرحسینی، (۱۳۹۵)، بررسی اهداف و دکترین سیاست خارجی باراک اوباما در منطقه خاورمیانه قبل و بعد از انقلاب‌های عربی اسلامی

Barnes, J., & Bowen, A. (2015). *Rethinking U.S. Strategy in the Middle East*, Published By the Center for The Middle East at the Baker Institute for Public Policy and the Center for the National Interest.

Brands, H. (2018). *American Grand Strategy in the Age of Trump*, Washington, D.C.: Brookings Institution Press.

Ettinger, A. (2018). Trump's National Security Strategy: "America First" meets the establishment, *International Journal*, 73(3) 474-483.

Goldberg, J. (2012). "Obama to Iran and Israel: As President of the United States, I Don't bluff", *The Atlantic*, Available at: <http://www.theatlantic.com/international/archive/2012/03/obama-to-iran-and-israel-as-president-of-the-united-states-i-dont-bluff/253875/>.

Hellfont, E. (2015). "The US global Defense Posture Review and the Implications for the Security Architecture in the Asia-Pacific Region", Retrieved from: <https://www.swp-berlin.org/fileadmin/contents/>.

Hikse, N., & Dalton, J. (2017). "The Pivot before the Pivot: U.S. Strategy to Preserve the Power Balance in Asia", *International Security*. 40(4), 45-88.

Hinees, B. (2017). "Power Cycles, Risk Propensity, and Great-Power Deterrence", *Journal of Conflict Resolution*. 48(2), 131-153

Kahl, C., & Brands, H. (2017). Trump's Grand Strategic Train Wreck Believe it or not, the president has a grand strategy but it's a nightmarish mess. Available at: www.foreignpolicy.com

Prifti, B. (2017). *US Foreign Policy in the Middle East: The Case for Continuity*: Springer

Trump, D. (2015). *Crippled America: How to Make America Great Again*. New York: Simon & Schuster, Inc.

Sotirović, V. (2019). A nature of the US and the American foreign policy, DOI: 10.5937/vojdelo1905054S, Project: Destruction of Yugoslavia.

A Comparative Assessment of US National Security Policy under Barack Obama and Donald Trump in Southwest Asia

Hassan Esfandiari^{1*}, *Ebrahim Mottaghi*²

Received:2021/09/03

Accepted:2021/11/27

Abstract

Obama believed that the mere and superficial pursuit of American interests in the past and the lack of attention to the internal situation of the countries in this region has led to popular dissatisfaction in these countries; This is a potential threat to US long-term goals in the region. comes. Assessing US national security policy and the pattern of US strategic action will also require recognizing the perceptual differences of presidents. Comparative US security policy requires recognition of the national security document, the four-year defense document, State Department documents, and analytical formats published in the field of US security policy. In addition to the Presidential National Security Document, which is published in turn, there are various indications of the security models and processes available to the State Department, the Department of Defense, and strategic agencies. The US Department of Defense has been publishing the US defense strategy for four years. Therefore, the purpose of this study was to evaluate the comparisons of US national security policy during the time of Barack Obama and Donald Trump in Southwest Asia. The research method was qualitative.

Keywords: National Security, Foreign Policy, Doctrine, US National Security Document, Strategy

¹. Ph.D. Student, Political Science, International Relations, Faculty of Political Science, Shahreza Branch, Islamic Azad University, Shahreza, Iran. (Corresponding Author)

². Professor of Political Science at Tehran University, Faculty of Law and Political Science, Tehran, Iran